

سلسله جلسات تبیین مفهوم "برنامہ ریزی بانگاہ الگوی اسلامے - ایرانے پیشرفت"

عنوان جلسه: بررسی نسبت شاخصه های سه گانه پیشرفت بر روابط انسانی

جلسه سیزدهم

۱۷ آبان ماه ۱۳۹۵

شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامے



شناسنامه:

این جزوه متن پیاده شده سیزدهم جلسه از سلسله جلسات تبیین مفهوم "برنامه‌ریزی با نگاه الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت" است که در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۹۵ توسط حجت‌الاسلام و المسلمین علی کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) و با موضوع "بررسی نسبت شاخصه‌های سه گانه پیشرفت بر روابط انسانی" در دانشگاه صنعتی شریف برگزار گردید.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليكم ورحمة الله وبركاته بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد ﷺ و على اهل بيته الطيبين الطاهرين لاسيما على بقية الله في الارضين ارواحنا لاماله الفداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

سلام عليكم ورحمة الله وبركاته بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم الحمد لله رب العالمين الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين لاسيما على بقية الله في الارضين ارواحنا لاماله الفداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف

بحث ما در این بود که شاخصه‌های اصلی ارزیابی پیشرفت سه بسته شاخص‌اند: بسته شاخصه‌های رشد، بسته شاخصه‌های رفق و بسته شاخصه‌های توازن. عرض کردم که این بسته‌ها و شاخصه‌های ارزیابی در واقع شاخصه‌های ارزیابی بهینه روابط انسانی هستند و علت اینکه ما در مسأله پیشرفت اسلامی بهینه روابط انسانی را مسأله اصلی می‌دانیم این است که روابط انسانی محور همه بخش‌های جامعه هست. اگر روابط انسانی بهینه شوند، همه بخش‌ها - از بخش‌های صنعتی گرفته تا خانواده - تحت تأثیر مثبت قرار می‌گیرند. پس انسان هدایت‌یافته در ارزیابی‌های اصلی خود روابط انسانی را به عنوان محور قرار می‌دهد. این خلاصه مباحثی بود که در جلسات گذشته عرض کردم؛ همچنین اشاره کردم - و ان شاء الله در این جلسه به فضل الهی شرح بیشتری به مسأله خواهیم داد - که علت اینکه این شاخصه‌ها را به سه دسته تقسیم کردیم، آیه پایانی سوره فتح است. همان‌طور که خدمت شما در جلسه گذشته قرائت کردم آیه شریفه این‌گونه شروع می‌شود که «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم». ببینید! عبارت اصلی‌ای که آیه آخر سوره فتح با آن آغاز می‌گردد این هست که می‌گوید محمد رسول خداست؛ بر روی کلمه رسالت تأمل بیشتری کنید. در سوره دیگری می‌فرماید: «يا ايها النبي انا ارسلناك اى پیامبر ما تو را به رسالت فرستادیم؛ مفهوم نبی با مفهوم رسالت دو مفهوم غیر از هم است و مفهوم رسالت در ادامه آیه شرح داده شده: «انا ارسلناك شاهداً مبشراً ونذيراً» تو اولاً شاهد هستی بعد اینکه بشارت می‌دهی و انذار هم می‌کنی و «داعياً الى الله وسراجاً منيراً» به سمت خدا دعوت هم می‌کنی و در ضمن برای آنکه راه گم نشود، یک چراغ روشن هستی. رسالت را که توضیح می‌دهد، قیدهایی را که برای رسالت می‌شمارد، در واقع قیدهایی است که در مفهوم ذکر خوابیده که بحثش را قبلاً برای شما عرض کرده‌ام. ببینید! می‌فرماید اولاً شاهدهی یعنی از اعماق و ابعاد انسان‌هایی که مدیریت‌شان می‌کنی با خبری. می‌فرماید اختیار آنها را به چالش نمی‌کنی: «مبشراً ونذيراً» یعنی در افق‌نمایی‌ات، بشارت‌های ناشی از حرکت‌های به سمت توحید را و عقاب‌های ناشی از عدم حرکت به سمت توحید را نشان می‌دهی. بعد می‌فرماید: و دعوت‌کننده هستی، بعد وقتی دعوت به راهی می‌کنی خودت هم «وسراجاً منيراً» ضمن اینکه دعوت می‌کنی راه را هم روشن می‌کنی. همان‌طور که در جلسات گذشته عرض کردم بحث در این بود که ما باید قدرت ذکر داشته باشیم، اینجا و در این آیه رسالت را با یک قیودی تعریف می‌کند که این قیود - همه‌شان - به این سمت می‌رود که رسول با انسان‌ها ارتباط درونی بگیرد و درون انسان‌ها و روابط انسانی را مدیریت کند. لذا مهم است که آیه این‌گونه شروع می‌شود که «محمد رسول الله»؛ در واقع بحث را از حیث رسالت و از حیث "قدرت تذکر و ارتباط‌گیری پیامبر با درون افراد" شروع کرده است. در حالی که در جای دیگر پیامبر خطاب شده به «يا ايها النبي»؛ نبی کسی است که اخبار را اعلام می‌کند ولی غیر از اینکه اخبار اعلام می‌گردد یعنی مقام نبوت - که مقام ابلاغ هم هست - یک مقام رسالتی هم اینجا دارد بحث می‌شود. آیه‌ای که ما به آن استناد می‌کنیم از حیث رسالت وارد تحلیل وجود مقدس پیامبر می‌گردد که - عرض کردم - یکی از ویژگی‌هایی که برای رسالت ذکر شده این است که رسول، قدرت ایجاد تذکر و ارتباط درونی با افراد را دارد که ما در یک کلمه از این معنا به "هدایت" تعبیر می‌کنیم. اگر آیه قبل را تلاوت کنیم می‌فرماید «هو الذي ارسل رسوله بالهدى». این مهم است که قبل از اینکه وارد بحث شود می‌گوید رسول با هدایت آمده است.

همانگونه که بنده در جلسات گذشته عرض کردم محور کار چه چیزی هست؟ این است که اگر انسان می‌خواهد مدیریت دینی کند، باید دیگران را هدایت کند و بن‌مایه و خمیرمایه اصلی هدایت نیز مسأله ذکر است. پس رسول کسی است که اولاً به سمت ایجاد هدایت حرکت می‌کند، ثانیاً مکانیزم ایجاد هدایتش هم - همان‌طور که عرض کردم - مسأله ذکر است؛ یعنی پیامبر قدرت ایجاد ذکر دارد. خُب حالا این بحث‌ها را قبل از این گفته بودم. سخن ما در چه بود؟ در این بود که می‌خواهیم روابط انسانی را بهینه کنیم؛ خب وقتی روابط انسانی قرار است بهینه شود، این بهینه‌شدن از کجا شروع می‌گردد؟ آیه می‌فرماید یک پیامبری هست و رسالت دارد برای هدایت انسان‌ها؛ یعنی از طریق هدایت انسان‌ها و ارتباط درونی کار شروع می‌شود. خب حالا این هدایت چیست؟ ببینید! هدایت دو طرف دارد - من این را از بیرون توضیح بدهم تا بحث کاملاً جا بیافتد - یک طرف با انسان‌ها روبرو هستیم - چون به دنبال بهینه روابط انسانی هستیم - این انسان‌ها دارای یک فطرت هستند که این فطرت در همه ادوار حیات ثابت است. این یک طرف هدایت است؛ چون شما وقتی می‌گویید انسان باید هدایت پیدا کند، یک طرف قضیه آنست که انسانی که دارای یک فطرت مشترک هست باید هدایت پیدا کند. یک طرف دیگر نیز فهم از توحید است؛ چون هدایت دو بحث دارد: یکی آنکه شما باید جهت هدایت را تعریف کنید که می‌شود مسأله توحید، یکی هم اینکه می‌خواهید ویژگی‌های کسی را که هدایت می‌شود بحث کنید که می‌شود فطرت انسان‌ها. حالا اینکه ما چگونه فطرت را به سمت توحید ببریم می‌شود موضوع رسالت؛ یک فرآیندی است که نامش فرآیند هدایت است و کار رسول محسوب می‌گردد. رسول وارد کار می‌شود و هدایت ایجاد می‌کند. هدایت ایجاد می‌کند یعنی چه می‌کند؟ یعنی انسان‌ها را به سمت توحید می‌برد «وداعی‌الی‌الله»، و به سمت خدا دعوت می‌کند. پس هم فهم از الله موضوعیت دارد و هم اینکه چه کسی را قرار است به سمت توحید ببریم. یعنی این‌گونه نیست که در وجود انسان‌ها یک نرم‌افزار نصب کنیم و یک اطلاعاتی به آنان منتقل شود، سپس بگوییم اینها علم به توحید پیدا کرده‌اند. نه! با دادن اطلاعات به افراد، آنها به سمت توحید حرکت نمی‌کنند. اگر خاطرتان باشد بنده یک آیه‌ای در جلسه قبل خواندم: گفتم خدای متعال در قرآن می‌فرماید که «فاسألواهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» می‌گوید اگر شما نادان هستید و نمی‌دانید بروید از اهل ذکر بپرسید. چرا نگفت بروید از اهل علم بپرسید؟ به دلیل اینکه مکانیزم انتقال علم به افراد، ذکر است؛ همان ذکر که در جلسات گذشته بحث کردم. یعنی همین که شما با آدم‌ها صحبت کنید و به آنها اطلاعات بدهید، آنها از حالت جهل و عدم علم خارج نمی‌شوند. چون می‌خواهید انسان را عالم کنید یک مکانیزم خاص دارد که دارم عرض می‌کنم: مکانیزم خاص ذکر و تذکر است. لذا فرمود خود شما هم اگر می‌خواهید عالم شوید بروید نزد کسی که قدرت متذکر کردن دارد، نه اینکه احیاناً یک اطلاعاتی را بلد است. این متذکر شدن هم فرآیندی دارد که بخشی از آن را در این سوره خدمتان عرض کردم. بنابراین فرآیند هدایت و دیندار کردن انسان‌ها به دو دسته اطلاعات جدی احتیاج دارد: یکی اینکه چه کسی را می‌خواهیم هدایت کنیم - این بسیار مهم است - و چگونه هدایت می‌شود مثلاً اگر در جلسه‌ای من آیه‌ای از قرآن را برای او خواندم او لزوماً هدایت می‌شود یا نه فقط یک انتقال اطلاعات است؟ الان شبکه‌های مجازی و رسانه‌ها به اشتباه همین کار را می‌کنند. وقتی شما در فلسفه فضای سایبر مطالعه می‌کنید، می‌گویند انسان ذهن است. وقتی نظریه پردازان غربی وارد بحث می‌شوند انسان را ذهن فرض می‌کنند؛ بنابراین راه کنترل ذهن هم انتقال اطلاعات می‌شود. لذا یک دستگاهی ساخته‌اند که - به آن می‌گویند رسانه، اینترنت یا فضای مجازی و - کارش مهندسی اطلاعات است. چرا تکنولوژی این‌طوری طراحی شده است؟ چون نظریه پردازان نادان آن، در پیشفرض گفته انسان ذهن و اطلاعات است؛ پس تکنولوژی او هم تکنولوژی کنترل اطلاعات خواهد بود. حالا هم یک تکنولوژی درست کرده که مثلاً سرعت و کثرت انتقال دیتا در آن اصل است؛ مهم‌ترین ویژگی رسانه این است دیگر! چرا در طراحی مهندسی اطلاعات در جامعه به اشتباه می‌روند؟

زیرا در انسان‌شناسی فرض گرفته است که انسان، ذهن و اطلاعات است. اشتباهی که الان در عصر مدرنیته اتفاق افتاده این است که بدون تردید اطلاعات انسان‌ها بیشتر شده است - یعنی از همه‌جای دنیا خبر دارند - و مجموعه‌ای از داده‌های مختلف

در حوزه‌های مختلف دارند؛ اما این موضوع به این معنا نیست که انسان‌ها عالم‌تر شده‌اند و رفتارهای‌شان مبتنی بر علم شده است. اتفاقاً رفتارهای انسانی بیش از آنکه مبتنی بر علم باشد، مبتنی بر اهواء و تحلیل‌های غلط شکل می‌گیرد. خوب حالا چرا این اشتباه شکل گرفته است که ما انتقال اطلاعات را بسیار زیادتر کرده‌ایم اما رفتار انسان‌ها، عالمانه‌تر و حکیمانه‌تر نشده است؟ علت این اشتباه آنست که نظریه‌پردازان رسانه، انتقال اطلاعات را هدف گرفته‌اند؛ چون انسان را به‌عنوان ذهن مفروض دانسته‌اند. برای آنکه مبتلای به این اشتباهات نشویم باید به سمت شناخت دقیق فطرت انسان برویم زیرا قرار است که به انسان جهت بدهیم و او را هدایت کنیم؛ خوب این یک طرف قضیه‌ی هدایت است و این موضوع بسیار مهمی محسوب می‌شود. شما بدانید با چه کسی طرف هستید. به‌عنوان مثال شما قرار است حداقل در آینده خانواده‌ای تشکیل دهید؛ نقطه ابتدای تشکیل خانواده، حضور زن و شوهر است سپس فرزندان به این جمع اضافه خواهند شد. حداقل کارکرد عرایض بنده در مثال خانواده‌داری آنست که بدانیم تعریف صحیح انسان و مکانیزم‌های محوری آن چیست تا بتوانیم این حرکت را مدیریت کنیم و به آن جهت دهیم. اگر این تعریف صحیح وجود نداشته باشد، مانند تمدن مدرن، مسیر را به اشتباه طی می‌کنیم. در مباحثات کارگروه رسانه، نظریات حاکم بر فضای سایبر و مهندسی اطلاعات و آی‌تی را به‌طور مفصل بررسی کردیم. تقریباً همه این نظریات، تعریف غلطی از انسان ارائه داده‌اند که «کنترل اطلاعات برابر است با کنترل انسان». ببینید! وقتی تحلیل غلطی ارائه دادیم، حتی وقتی تکنولوژی، ابزارهای ارتباطی و تعاملی مبتنی بر این تحلیل غلط را نیز می‌سازیم، نتیجه‌ی موردنظر هیچ‌گاه به دستمان نخواهد آمد. در نتیجه یک بخش از اطلاعات موردنیاز ما در جهت بهینه‌کردن روابط انسانی، اطلاعات مربوط به فطرت انسان است. این موضوع، یک بخش از مفاهیم است. دوستان! بحث را گم نکنید! سلسله بحث به اینجا رسیده که ما در الگوی پیشرفت به دنبال بهینه‌ی روابط انسانی هستیم. بنده بعداً چگونگی بهینه‌شدن روابط انسانی را به‌طور مفصل بحث می‌کنم - چون تمامی مفاهیم الگوی پیشرفت یعنی چگونگی بهینه‌شدن روابط انسانی - اما در حال حاضر در حال مطرح نمودن لوازم اولیه‌ی بحث را مطرح می‌کنم. می‌گویم هرکس به دنبال بهینه‌ی روابط انسانی هست نمی‌تواند از فطرت انسان‌ها اطلاعات نداشته باشد. این مهم است که فطرت انسان را به‌طور صحیح بشناسیم. خوب این یک طرف قضیه است، بخش دیگر مسأله آن است که این انسان را به چه جهتی سوق دهیم که در حالت تعادل و سکینه قرار گیرد؟

اگر کسی اطلاعات مربوط به فطرت را به‌درستی ارزیابی کند، متوجه ابعاد مختلف فطرت خواهد شد؛ به‌عنوان مثال متوجه می‌گردد که بیش از آنکه اطلاعات در انسان‌ها محوریت داشته باشد، رفق و محبت در انسان‌ها محوریت دارد. در نتیجه به‌جای ساخت اینترنت برای کنترل انسان‌ها، سناریوی دیگری برای مدیریت مسأله رفق طراحی می‌کند. همان‌طور که عرض کردم اصلی‌ترین نهاد مدیریت‌کننده مسأله رفق، نهاد خانواده است. البته ما می‌پذیریم که مسأله اطلاعات و کنترل آن و همچنین مفهوم ذهن، یکی از وجوه مدیریت انسان‌ها است اما این موضوع به‌عنوان مسأله اصلی نیست؛ و مسأله محوری انسان‌ها، مسأله رفق و محبت است. انسان‌ها به دلیل مخلوق بودن‌شان و به آن دلیل که قائم به غیرند، به‌شدت محتاج دریافت هستند؛ این موضوع قاعده مخلوقیت است. بنابراین موجودی که در فطرت خود نیاز را احساس می‌کند، میل دائمی به دریافت دارد و رفق به معنای توجه به این نیاز محوری انسان. در نتیجه به‌جای آنکه انسان‌ها منفعت خود را اصل قرار دهند، متناسب‌تر با فطرت‌شان این است که اهل ایثار و اعطاء و مودت و امداد و انفاق به دیگری شوند. این تغییر با فطرت کاملاً متناسب‌تر است. انسان‌ها فقیر هستند «بِأَيِّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» این موجود با ویژگی‌هایی که گفته شد در کجا آرامش خواهد یافت؟ رسیدن به غنا، آرامش این موجود را تضمین خواهد کرد. مادامی که انسان به غنا نرسد احساس غنی‌بودن - نه احساس استغنا - نخواهد کرد. اگر فقر این موجود جبران نشود، دائماً به سمت راه‌های انحرافی برای مبارزه با فقر خواهد رفت. راه‌حل اساسی رفع فقر این موجود، وابسته‌نمودن او به خالق است؛ زیرا با اتکال به یک موجود بی‌نیاز، نیازهای خود را برطرف خواهد نمود. در نتیجه آنگاه که از پیامبر و رسالت او سخن می‌گوییم باید توجه کنیم که پیامبر در ابتدا شاهد بر تمامی مکانیزم‌های عالم و از جمله بر ربوبیت است؛ این وصف در مورد پیامبر ﷺ و ائمه هدی ﷺ کاملاً اختصاصی است. این انسان‌ها کاملاً بر تغییر و تحولات عالم

شاهد هستند. به معنای دقیق‌تر، عمق قضایا را در عالم به‌درستی متوجه می‌شوند و مانند نظریه‌پردازان حوزه آی.تی نیستند که انسان را به داده و کنترل اطلاعات محدود نمایند؛ بنابراین قرار است انسان را با ابعاد مختلفش به سمت توحید راهنمایی کنیم، این یک فرآیند دارد که ما از آن به «هدایت» تعبیر می‌کنیم. اطلاعات مربوط به هدایت نیز شامل اطلاعات مربوط به فطرت انسان‌ها و اطلاعات مربوط به مقصد نهایی انسان به‌عنوان محل اوج او (اطلاعات مربوط به درک از توحید) می‌باشد؛ برای مدیریت جامعه هر دوتایش لازم است. لذا آیه این‌گونه شروع می‌کند که «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» عده‌ای از انسان‌ها متوجه پیچیدگی‌های روابط انسانی و خود انسان هستند. یعنی متوجهند که با یک موجود بسیار پیچیده به اسم انسان روبرویند. یکی از علامت‌های عاقل‌بودن جریان انقلابی و عدم عقلانیت جریان توسعه‌گرا آنست که جریان توسعه‌گرا، انسان را تک‌بعدی تعریف نموده و سپس در فرآیند شاخص‌گذاری می‌گویند که اگر سطح درآمد را بالا ببریم، انسان به رفاه خواهد رسید. یکی از مهم‌ترین علامت‌های عقل این است که ما انسان را به‌صورت بخشی تعریف نکنیم و همه ابعاد انسان را ببینیم. خب حالا شما می‌گویید یک‌سوی مسأله، تسلط بر فطرت و سوی دیگر مسأله، تسلط بر توحید با تمامی ابعاد آن است، حالا می‌خواهم انسان را از این نقطه به نقطه دیگر برسانم نامش هدایت است. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى» در متن آیه دقت کنید، از هدایت به‌عنوان ابزار دست رسول و پیامبر یاد می‌شود. هدایت یعنی چه؟ یعنی یک فرآیندی را تعریف کنیم که فقر انسان پیچیده به غنا تبدیل شود. این فرآیند به دلیل پیچیدگی نیاز به دو دسته اطلاعات دارد که از طریق علم حسی و تجربی قابل طراحی نیست؛ بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که با روش‌های تحقیقی موجود تجربی، می‌توان به ابعاد مختلف انسان مسلط شد. تجربه یعنی چه؟ یعنی بررسی درونی مسائل. روش تحقیق مورد استفاده در دانشگاه‌ها چکار می‌کند؟ متغیرهای قابل‌درک برای پژوهشگر را منظم نموده و از آن طریق به یک معادله دست می‌یابد؛ اما در همین نکته دقت کنید که یک استکبار عجیبی در حوزه علم ایجاد شده است. در این نوع از روش تحقیق، پژوهشگر می‌گوید متغیرهایی که "من" درک می‌کنم، پایه تحلیل است؛ در نتیجه وقتی تحلیل را از بررسی متغیرهای حسی آغاز می‌کنید، یعنی می‌گویید مرجع کشف و بررسی حقیقت با ابعاد مختلف آن "من" هستم و این به معنای وجود استکبار است. استکبار یعنی چه؟ یعنی ادعای خلاف واقعیت و غیرحقیقی کردن؛ یعنی ادعای جایگاهی را می‌کنی که در حد و قواره‌اش نیستی. خب طبیعتاً هیچ موجود درون سیستمی نمی‌تواند ادعای اشراف بر تمام سیستم کند، زیرا اطلاعات تمام سیستم را ندارد. حتماً ادعای اشراف بر سیستم از درون سیستم، کاملاً غیرعقلانی است. اگر کسی درصدد تعریف سیستم با همه ابعاد آن است، ابتدا باید اشراف بر سیستم را اثبات نماید. بنده علی‌المبنای منطقی علیل و بیمار شما صحبت می‌کنم. شما ادعا می‌کنید که من می‌خواهم انسان را شناسایی کنم، ادعا این است دیگر! می‌گویید می‌خواهم انسان را بررسی کنم و بر ابعاد آن مسلط شوم تا بتوانم مدیریتش کنم، بعد از روش تحقیق حسی و تجربی برای این شناخت استفاده می‌کنید. آغاز روش تجربی و حسی یک جمله است: گزاره‌ها و متغیرهایی که من درک می‌کنم، موضوع بررسی قرار می‌دهم. بنابراین به‌عنوان مثال، فقط ده گزاره از بعد حسی انسان را احصاء نموده و بر روی تغییر و مدیریت آن‌ها، تحقیق می‌کنید؛ البته این موضوع را متوجه می‌شویم که تغییر در همین ده متغیر نیز، برآیند حرکت انسان را تغییر می‌دهد، شاید از آن کارآمدی هم بیرون آید اما نمی‌توان ادعا نمود که در نهایت، تغییر این متغیرها منجر به شناخت تمامی حقایق موجود در انسان‌ها شده و از این طریق تسلط بر انسان‌ها حاصل خواهد شد. نتیجه این نگاه ناقص آن خواهد شد که به‌عنوان مثال اگر در بخش‌های فنی تمامی حقایق کشف نشوند، شاید منجر به یک تصادف شود اما در مورد انسان، نتیجه به عدم تعادل انسان و ایجاد چالش‌های فردی و اجتماعی خواهد انجامید.

بنابراین اگر می‌خواهید روابط انسانی را بهینه کنید - خاطراتان هست که من از باب تأکید عرض می‌کنم موضوع بحث ما بهینه روابط انسانی است - نباید به سمت استفاده از روش تحقیق‌های غلط و ناقص رفت؛ زیرا بر اساس روش تحقیق غلط، تحلیل غلطی تولید خواهد شد و بر اساس تحلیل‌های ناقص و غلط، نظم‌های اجتماعی غلطی ساخته می‌شود و در نهایت به عدم مدیریت انسان و به چالش کشیده شدن همه بخش‌ها خواهد انجامید؛ بنابراین قرآن به‌صورت کاملاً دقیق وارد مسأله می‌شود؛

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» یک عده‌ای به درکی رسیده‌اند که باید با پیامبر حرکت کنند چرا؟ چون پیامبر نسبت به انسان، اشراف کاملی داشته و اولین ویژگی او آنست که «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا» به عبارت دقیق‌تر پیامبر بر فرآیند ربوبیت عالم با تمامی جوانب و ابعاد آن به صورت کامل، شهود و تسلط دارد. اساساً کسی است که بر کل سیستم عالم اشراف دارد. لذا کسی که می‌خواهد بهینه روابط انسانی را شروع کند قبلاً به یک رشد عقلی رسیده است که از طریق ارتباط با فردی که بر ابعاد عالم اشراف دارد می‌تواند مدیریتش را آغاز کند. و امکان مدیریت بر انسان را خواهد داشت؛ بنابراین مفاهیمی مانند ولایت، علم و ... از این دیدگاه قابل دفاع هستند. بنده در این قسمت کمی در مورد روش تحقیق دانشگاهی به‌عنوان ظلمات فوق ظلمات توضیح بدهم: ببینید! در روش مباحثه و گفتگوی اهل بیت علیهم‌السلام، از یک اصلی استفاده می‌شود به نام «اصل اشراف». این اصل برخلاف مفاهیمی مانند اصالت وجود، اصالت ربط، اصالت تعلق و اصالت ماهیت که جزو مفاهیم خودساخته بشری است، یک مفهوم مدیریتی است. کارکرد اصل اشراف آن است که در مقام ارتباط و گفتگو با طرف مقابل، به او می‌فهماند که اشراف لازم بر موضوع مورد بحث در او وجود ندارد. این اصل را در دوره مبانی نظری الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت توضیح داده‌ایم که اصل اشراف، اولین اصل حکمت است و با اصول فلسفی و منطقی رایج نیز کاملاً متفاوت است. به‌عنوان مثال در روایت است که کافری به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیده است. نوع مباحثه امام صادق را دقت کنید. این فرد که رئیس و عالم یک قومی بود، با لحن محکمی به امام صادق علیه‌السلام عرض می‌کند که خدایی وجود ندارد. اگر با نگاه فلسفه یونانی به این سؤال نگاه کنیم، خواهیم گفت که قطعاً به دلیل براهینی مانند برهان صدیقین، برهان نظم و تردد بین امکان و وجوب و ... خدا وجود دارد. این شیوه فعلی حوزه است. اگر به شیوه دانشگاهی وارد پاسخ به این سؤال شویم خواهیم گفت که استدلالات و متغیرهای مبتنی بر این ادعا چیست؟

اما حضرت امام صادق علیه‌السلام چگونه برخورد می‌کند؟ امام در پاسخ به این فرد می‌فرماید: آیا به شرق عالم رفته‌ای؟ فرد پاسخ می‌دهد که خیر. امام از او سؤال می‌کند که به غرب عالم رفته‌ای؟ فرد پاسخ می‌دهد که خیر؛ امام مجدداً از او سؤال می‌کند که آسمان رفته‌ای؟ فرد مجدداً پاسخ می‌دهد که خیر؛ امام از او سؤال می‌کند که به اعماق زمین رفته‌ای؟ این فرد در پاسخ می‌گوید: خیر. امام در نهایت به این فرد می‌فرماید پس چرا آن قدر محکم از عدم وجود خدا حرف می‌زنی؟

استدلال حضرت کاملاً تربیتی است. امام، اشراف طرف مقابل را به چالش کشید. امام به این فرد فهماند که این‌گونه محکم حرف زدن مخصوص کسی است که اشراف داشته باشد.

تو که خود می‌گویی شرق و غرب عالم را نرفتی، آسمان را هم تا طبقات بالا نرفتی، طبقات زمین را هم نرفتی؛ پس چرا می‌گویی خدا نیست؟ روی چه حسابی اینقدر محکم حرف می‌زنی؟ که بعد نقل است آن فرد ایمان آورد؛ استدلال حضرت هم ادامه دارد و روایت مفصلی است خودتان آن را ببینید. بنده نکته‌ای را می‌خواهم عرض کنم؛ آنهم اینکه الان در کشور خودمان بر سر مسأله تراریخته‌ها به چنین مسأله‌ای مبتلا هستیم. یک آقای پیدا شده که البته تا به حال کسی به او پروفیسور نگفته است ولی بنده در نامه‌ام به ایشان گفتم: جناب پروفیسور. یعنی خیلی با احترام و عزت با ایشان نامه‌نگاری کردم. به این برادر پروفیسورمان عرض کردم که چرا شما اینقدر محکم حرف می‌زنید؟ چون ایشان می‌گویند: اِلا و لا بد، قطعاً و حتماً، بدون شک و تردید تراریخته‌ها سالم هستند. بنده هم پنج بند برای ایشان نامه نوشتم و در یک بند به ایشان گفتم: روی این کره زمین غیر از حضرت عالی ندیدم کسی را که بگوید علم تجربی خطاناپذیر است. مَند تو برای بررسی تراریخته‌ها یک مَند تجربی و حسی است. اگر شما دو کلام فلسفه علم خوانده بودید - چون فلسفه علم یعنی آن نگاه‌های تحلیلی که ماهیت علم را توضیح می‌دهد - نمی‌گفتید من از یک مسیر حسی و تجربی و بررسی میدانی و آماری و اینها گزاره خطاناپذیر استنباط می‌کنم. یعنی اگر ایشان اندازه‌ی بعضی از روشنفکرهای کشور هم سواد داشت - چون می‌دانید در ایران کتاب‌های پوپر زیاد ترجمه می‌شود - [اگر ایشان] منطقی اکتشاف علمی پوپر را هم خوانده بود - پوپر راجع به ابطال‌پذیری گزاره‌ها صحبت می‌کند - [اگر اینها را

خوانده بودید! اینقدر محکم حرف نمی‌زدید. این محور مهمی است که بنده با ایشان صحبت کردم. آن وقت مسأله این است که گاهی روی یک پروژه فنی این کار را انجام می‌دهید، اما گاهی روی غذای مردم این طور بحث می‌کنید؛ یعنی هشتاد میلیون نفر ایرانی که هر روز غذا می‌خورند و عمده غذای اینها هم برنج است؛ اگر شما اشتباه کرده باشید برای اینها چه اتفاقی می‌افتد؟ سلامت هشتاد میلیون ایرانی به خطر می‌افتد. این طور می‌شود دیگر! حالا چه کسی عاقل است و چه کسی غیر عاقل؟ چه کسی عاقلانه سخن گفته و چه کسی حرف سفیهانه زده است؟ کسی که می‌گوید: گزاره‌های تجربی ما را به این نتیجه رسانده است که قطعاً تراریخته‌ها سالم‌اند، این انسان عاقلانه حرف زده است؟ با توجه به ماهیت تجربه می‌پرسم. حال اشکالات دیگری هم هست که ظاهراً قرار است این هفته مناظره‌ای باشد تا بنده از حیث‌های مختلف جواب ایشان را بحث کنم. ولی این حیث روش تحقیق بحث است. ببینید! وقتی شما وارد بحث و گفتگو شده و می‌خواهید به سمت بهبود روابط انسانی بروید، باید بنده و خودتان را اقتناع کنید که روش بررسی شما برای شناخت انسان، یک روشی است که ما را به تمام ابعاد وجودی انسان آشنا می‌کند یا نه؛ روش تجربی راجع به انسان که ما را به این نتیجه نخواهد رساند. اینکه کسی بگوید مثلاً فلان روان‌شناس انسان را این‌گونه تعریف کرد، آن دیگری بگوید فلانی انسان را اطلاعات تعریف کرد و مکتب‌های مختلفی که راجع به مسأله انسان هست را ذکر کند، همه هم به فضل الهی یکدیگر را ابطال می‌کنند؛ این نکته‌ی جالب قضیه است. یعنی این گزاره آن گزاره‌ی دیگر را نقض می‌کند و بنده دیدم بعضی این را نقطه قوت علم مدرن می‌دانند. یعنی یک استادی با دانشجویهایش به یک نظریه می‌رسند و این نظریه ناکارآمدی نظریه قبلی‌اش را اثبات می‌کند، دوباره یک استاد دیگری می‌آید نظریه‌ای می‌دهد و نظریه قبلی را نقض می‌کند و دوباره نفر سوم می‌گوید: شما دو نفر اشتباه کردید و واقع قضیه جور دیگریست. البته هر نظریه هم در بخشی جواب می‌دهد؛ یک کسی در جایی تغییر جزئی ایجاد می‌کند و دیگری همین‌طور تا آخر. آیا در روابط انسانی هم می‌توانیم این‌طور آزمون و خطا را بپذیریم؟ سؤال بنده این است. قرار است ما به سمت بهینه روابط انسانی برویم. لذا بنده عرض کردم نمی‌توانیم از روش‌های تجربی برای شناخت انسان استفاده کنیم؛ چون روش‌های تجربی تحلیل را از بررسی متغیرهای حسی شروع می‌کنند. و وقتی تحلیل را از بررسی متغیرهای حسی شروع کردید، معنای فنی آن این است که تحلیل آن سیستم را از درون شروع کرده‌اید. هر کس تحلیل یک سیستم را از درون شروع کند نمی‌تواند ادعای یقینی کند که من بر سیستم مُشرف هستم و تحلیل من می‌تواند سیستم را مدیریت کند؛ این قضیه بسیار مهم است. لذا قرآن شریف این مطلب را اشاره می‌کند؛ بنده این توضیحات را گفتم که بگویم قرآن چقدر در این فقره فنی حرف زده است. می‌فرماید یک عده‌ای به فهم معیت با رسول رسیده‌اند؛ علت آنکه مع الرسول حرکت می‌کنند این است که فرآیندی که برای هدایت انسان و برای اداره جامعه پیشنهاد می‌شود باید مبتنی بر شناخت عمیقی از انسان باشد. و این موضوع هم برای یک نفر امکان دارد و آن خالق انسان است. خالق انسان می‌تواند ادعای اشراف بر او کند. رسول و نبی و ائمه هم گزارش از خالق می‌دهند که مسیر تسلط بر ما محسوب می‌شوند. همه حرف بنده این است اگر در بهینه روابط انسانی غیر از این روش وارد شوید و بخواهید بحث را مدیریت کنید، حتماً به صورت بخشی وارد تحلیل و مدیریت انسان شده‌اید. خوب آیه چه می‌فرماید؟ می‌فرماید «والذین معه». این «والذین معه» اوج رشد عقلی است. یعنی کسی که می‌فهمد مع الرسول باید حرکت کند. کار رسول را هم عرض کردم که ایجاد هدایت است. یعنی یک فرآیند تعریف کرده است که دو طرف اطلاعات کامل، پیشفرض آن است: اطلاعات راجع به هدایت‌شونده که انسان است و اطلاعات راجع به جهت هدایت که توحید است. هر دو دسته اطلاعات در اختیار رسول است؛ لذا رسول کاملاً به ابعاد فرآیند هدایت مسلط است. خوب حال یک عده‌ای رشد عقلی‌شان در جامعه‌شناسی و جامعه‌سازی این است که می‌گویند: مع الرسول حرکت کنید. لذا در آیات قبل می‌گوید: «إن الذین یبایعونک انما یبایعون الله»؛ آغاز معیت بیعت است. بعد آیه می‌فرماید: آنها که با پیامبر بیعت کردند در واقع با خدا بیعت کرده‌اند. یعنی وقتی شما مع الرسول حرکت می‌کنید، در واقع اعتراف کرده‌اید که از استکبار خارج شده‌اید. هر چند فرآیند بسیار پیچیده‌ای است اما طریق امداد به این فرآیند این است که شما مع الرسول حرکت کنید. لذا در زیارت جامعه کبیره می‌خوانید: «معک لایعبرکم». وقتی کسی مع الرسول رفت، معنای معکم، لا مع غیرکم است؛ یعنی راه دیگری نمی‌رود. این مسأله مهمی است. خوب این

ویژگی اول است؛ یعنی مع الرسول حرکت کردن، یعنی مع یک فرآیند پیچیده حرکت کردن که ما اسم آن را هدایت می‌گذاریم. بار دیگر هم تأکید می‌کنم که این فرآیند پیچیده دو دسته اطلاعات می‌خواهد. محال است ما بتوانیم انسان را مدیریت کنیم الا اینکه اشراف به فطرت داشته باشیم و اشراف به فطرت هم از طریق مدل‌های حسی امکان ندارد. مگر اینکه بگویید من می‌خواهم آزمون و خطا کنم؛ مثل همین متفکرین حوزه‌ی آی.تی. پیشفرض آنها این است که انسان اطلاعات است. بالاخره کارآمدی هم دارد؛ الان تلگرام را درست کرده‌اند که کاملاً اطلاعات آن کنترل دیتا است. شاید هیچ‌وقت سازنده تلگرام و فضای مجازی به این فکر نکرده است که انتقال دیتا از یک حدی که بالاتر رفت، دیگر انسان‌ها به آن مطالب فکر نمی‌کنند. این فکر کردن همراه با تدریج و تآنی است؛ وقتی شما با سرعت بالا به طرف مقابل اطلاعات دهید، او دیگر فرصت فکر کردن پیدا نمی‌کند. این اصل اول. ما حتماً باید اشراف داشته باشیم و طریق اشراف نیز مع الرسول است. طریق اشراف این است که با کلمات رسول برای این فرآیند پیچیده ارتباط برقرار کنید. همان‌طور که بنده مکرراً در بحث‌های الگوی پیشرفت اسلامی عرض کردم نام این فرآیند پیچیده هدایت است که حالا الگوی پیشرفت اسلامی یعنی الگوی هدایت. با انسان‌ها می‌توانید از طریق هدایت ارتباط بگیرید. حالا فقره بعد آیه چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: «اشداء علی الکفار». حال کسی که مع الرسول حرکت می‌کند با کفار هم شدید برخورد می‌کند. علت چیست؟ علت این است که اطلاعات کافر نسبت به انسان یک نوع اطلاعات بخشی و ناقص است. لذا روابط پیشنهادی او برای مدیریت انسان‌ها مبتنی بر آن روابط ناقص است. کسی که مع الرسول حرکت می‌کند به دلیل عدم علم کافر با او شدید برخورد می‌کند. این مسأله مهمی است. می‌فرماید: چرا شما بر مبنای جهل ورود کرده، تحلیل و نظام‌سازی می‌کنید؟ منطق مخالفت با کفار خیلی روشن است: کفر یعنی پوشاندن حق، یعنی انکار حقیقت. خب برای چه به کسی که حقیقت را انکار می‌کند باید در مدیریت اجتماعی جا بدهیم؟ واقعاً منطق این کار چیست؟ بنده در حال پرسیدن یک سؤال هستم. این دومین ویژگی انسان‌هایی است که در حال جامعه‌سازی اسلامی هستند: مخالفت شدید می‌کنند با اجرای نظریاتی که مبتنی بر اطلاعات ناقص از انسان است. تمام مشکل کافر این است که دائم نظریه‌پردازی می‌کند و تمام نظریات او هم بر پایه اطلاعات بخشی است. این هم نکته دوم مسأله. در آخر هم کلید تصرف در انسان‌ها را می‌دهد. می‌فرماید: اینها که مع الرسول حرکت می‌کنند، «رحاء بینهم» رفق را محور ارتباط قرار می‌دهند نه اطلاعات و دیتا. از طریق محبت ورود کرده و مسأله را مدیریت می‌کنند. حال بنده این را مفصل خواهم گفت و چندین جلسه در موضوع شاخصه‌ها خواهیم ماند. عرض بنده در این جلسه و آن نکته فنی که خدمت شما عرض کردم این بود که: اگر ما به دنبال بهینه روابط انسانی هستیم، سه شاخصه اصلی برای ارزیابی بهینه روابط انسانی وجود دارد. یکی معیت با رسول است یا همان میزان رشدیافتگی شما. عرض کردم حیث اینکه ما مع الرسول را به رشد تعریف کردیم، این است که تنها و تنها کسی که مشرف بر سیستم است اطلاعات سیستم را دارد. پایه معیت با رسول همین است.

حال شاخص دوم ارزیابی این است که جلوی اجرای نظریات بخشی را می‌گیرد و این یک پایگاه عقلایی دارد. شاخص سوم هم این است که وقتی می‌خواهد با انسان‌ها ارتباط برقرار کند رفق را جلو می‌برد. اینکه ورودی را رفق قرار می‌دهد به خاطر شناخت او از انسان است. خدای متعال یک موجود خلق کرده است که کلید ورود و تصرف در این انسان رفق و محبت است؛ از اینجا شروع می‌کند. بعداً خواهم گفت که همه احکام اسلام محفوف و پیچیده‌ی به مسأله رفق است. یعنی همه آنها - اعم از کلام و غیر کلام همگی - پیچیده شده‌ی با رفق است و رفق در آنها وجود دارد. مثلاً همین مسأله‌ی نماز جماعت - که بنده به دوستان تأکید کردم که روایت آن در مستدرک الوسائل را زیر اسناد بیاورند - در روایت دارد که وقتی شما پشت یک نفری نماز جماعت می‌خوانید، اگر او را دوست نداشته باشید نمازتان از سقف بالا نمی‌رود و قبول نمی‌شود. یعنی حتی در نماز که عامل اصلی ذکر است بر پایه رفق به هدف نهایی خود می‌رسید. پس اگر خواستید ارزیابی کنید که جامعه شما در راستای پیشرفت هست یا خیر، باید سه چیز را مواظبت کنید: ۱. اینکه به چه میزان ما مدیران جامعه مع الرسول هستیم که ما از آن به اسلامیت تعبیر می‌کنیم؛ اسلامیت یعنی مع الرسول حرکت کردن. ۲. چه میزان نفی سبیل را قبول داریم؛ یعنی چقدر شدت با

کفار را قبول داریم. و ۳. چه میزان رفق بنیان حرکت می‌کنیم. ان شاء الله در جلسات آتی نحوه ارزیابی و چگونگی تحقق آن را هم می‌گوییم. دو بحث جدی در جلسات باقی مانده داریم؛ یکی چگونگی ارزیابی اینها و یکی چگونگی تحقق آنها. ولی الان می‌خواهم بگویم پایه‌های ارزیابی روابط انسانی این سه هستند به این دلایلی که عرض کردم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله و سلم